

نظام مسائل و طبقه‌بندی علوم در تفسیر المیزان

محمد کاوه نافچی^۱ و فاطمه محمدحسینی^۲

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین نظام مسائل و معیارهای طبقه‌بندی علوم از منظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان انجام شده است. این تحقیق با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی دیدگاه‌های این مفسر بزرگ در مواجهه با علوم قرآنی پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که علامه طباطبایی با تکیه بر جامعیت قرآن کریم (شامل ظاهر و باطن)، نظامی منسجم برای طبقه‌بندی علوم ارائه نموده است. مهم‌ترین نتایج این پژوهش عبارتند از: ۱. موضوع علم به عنوان ملاک اصلی در نظام‌بندی مسائل و طبقه‌بندی علوم در المیزان مورد توجه قرار گرفته است؛ ۲. تقسیم‌بندی علوم بر اساس احوالات موضوع به علوم برهانی، حضوری و حصولی انجام شده است؛ ۳. در علوم اعتباری، اغراض و اهداف به عنوان معیار اصلی طبقه‌بندی مدنظر بوده است؛ ۴. علامه با معیارهای ادغامی جدید برای تمایز علوم و شبهات مربوط به «روش واحد» در علم دینی مخالفت ورزیده است؛ ۵. دیدگاه ایشان نسبت به امکان و وجود علم دینی کاملاً مثبت و اثباتی است. این پژوهش نشان می‌دهد که تفسیر المیزان با ارائه نظامی منسجم از طبقه‌بندی علوم، رویکردی نوین در مواجهه با معارف قرآنی عرضه کرده است که می‌تواند الگویی برای پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در حوزه علوم اسلامی باشد.

واژگان کلیدی: نظام مسائل، طبقه‌بندی علوم، جامعیت قرآن، تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، علوم قرآنی.

۱۰۷

قرآن پژوهی

سال دوم / شماره ۷ / بهار ۱۴۰۲

۱. گروه معارف اسلامی، واحد جنوب، دانشگاه آزاد، تهران، ایران؛

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تفسیر قرآن، دانشگاه علوم قرآنی قم، ایران؛
(Fmhasani1396@gmail.com)

مقدمه

بررسی دقیق اندیشه هر اندیشمندی، بدون ارزیابی مبانی علم شناختی و هستی شناسی آن اندیشمند امکان پذیر نیست. طبقه بندی علوم در حوزه مسائل علم شناسی یا فلسفه علم مطرح است. موضوع علم شناسی، خود علم بوده و در فلسفه علم، حیثیت مجموعی علم مدنظر قرار دارد. واژه «علم» در لغت بی نیاز از تعریف است و در اصطلاح به معنای آگاهی و شناخت در چارچوبی مشخص تعریف می شود. این مفهوم از علم شامل علم حضوری و حصولی، اکتسابی و غیر اکتسابی است. علامه طباطبایی بر این باور است: «بشر از دوران قدیم تا کنون همواره مسائل علمی را دسته بندی کرده و به هر دسته نام مخصوصی داده - طب، هندسه، حساب، منطق، فلسفه و غیره - گویا این گونه که هر دسته به مثابه افراد یک خانواده تشخیص داده شده که همگی از اصل واحد منشعب شده اند» (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۱۴).

همچنین در قرآن مجید، معارف قرآنی مورد تحدی جن و انسان قرار گرفته است: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۱ سراء: ۸۸). علامه طباطبایی درباره این آیه چنین نوشته است: این تحدی شامل تمامی معارف گراندقدر الهی، مقررات و احکام عبادی، قوانین مدنی، سیاسی، قضایی و اقتصادی، اخلاق پسندیده انسانی، سرگذشت انبیا و ملت ها، پیشگویی ها و اخبار غیبی، وصف ملک و جن و آسمان و زمین، پند و حکمت و وعد و وعید، اخبار مبدأ و معاد، قدرت استدلال، شیرینی بیان، بلندی معانی و همچنین ویژگی های پراچ دیگر است (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۱؛ همو، ۱۴۱۷، ص ۹۷).

حال این پرسش مطرح می شود که با توجه به جامعیت قرآن، به معنای کامل بودن بیان در طرح مسائل، و رویکرد فلسفی صاحب تفسیر المیزان، نظام مسائل و طبقه بندی علوم در قرآن چگونه است؟ آیا براساس طبقه بندی علامه طباطبایی، علم دینی امری ممکن است؟

قرآن مجید، مطابق احادیث، دارای لایه ها و بطون معنایی است؛ فرض بر این است که خواص انسان ها، «اشارات» قرآن را متوجه می شوند. این پژوهش با کنکاش در آثار علامه طباطبایی، به ویژه تفسیر المیزان، به توصیف و تحلیل نظر ایشان در این زمینه می پردازد.

طبقه بندی علوم در میان اندیشمندان مسلمان تقریباً از زمان فارابی، معلم دوم (۲۵۸-

۳۳۹ ه.ق)، آغاز شده است. وی در کتاب «احصاء العلوم و التعریف بأغراضها»، بر اساس موضوع‌شناسی و با هدف بهتر معرفی علوم فلسفی و منطق، و مطابق تقسیم‌بندی ارسطویی-کندی، علوم نظری و عملی را به هشت عنوان تقسیم کرد: علم زبان، علم منطق، علوم ریاضی، طبیعیات (فیزیک)، علم الهی (الهیات)، علم مدنی (اخلاق و سیاست)، علم فقه و علم کلام. فارابی در این تقسیم‌بندی، علوم فلسفی را به دلیل برهانی بودن، برتر از علوم دینی (جدلی) تلقی کرد (عثمان بکار، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵-۱۰۹ و ۱۶۵). وی همچنین مراتب علوم را بر اساس شرافت موضوع، روش و غایت تعیین نمود.

پس از فارابی، ابو حامد محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق)، نماینده علم کلام، در بخش «العلم و الرسالة اللدنیة» کتاب «احیاء العلوم»، بر اساس «روش شناختی»، علوم را در ابتدا به چهار دسته طبقه‌بندی کرد: علوم نظری و عملی؛ علوم حضوری و حصولی؛ علوم عقلی و شرعی؛ واجب عینی و واجب کفایی. وی سپس با تفصیل بیشتر، به علوم عقلی و دینی پرداخت. غزالی علوم دینی را از علوم عقلی برتر دانست (همان، ص ۲۲۵، ۲۴۰ و ۲۴۹). همچنین، او به عنوان یک متکلم، علوم عقلی را از علوم شرعی متمایز می‌دانست و در مقابل فلاسفه چنین برداشتی داشت (همان، ص ۳۲۰). فارابی و غزالی در تطبیق مصداق علوم برتر بر مبنای «روش شناختی»، اختلاف نظر داشتند؛ فارابی علوم عقلی را مقدم بر علوم دینی می‌دانست.

سپس قطب‌الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ ه.ق)، نماینده مکتب اشراق، در کتاب درة التاج لغرة الدباج، بر اساس طبقه‌بندی ارسطویی، «حکمت فلسفی» را به حکمی و غیرحکمی تقسیم نمود. حکمت مورد نظر وی، حکمت ذوقی بود که مبتنی بر تجربه فراعقلی یا اشراق عقل بوده، اما از استدلال نیز بهره می‌برد. علم حضوری شالوده حکمت قطب‌الدین را شکل می‌داد (همان، ص ۳۰۱ و ۳۱۲).

ملاصدرا در کتاب‌های خود چندین طبقه‌بندی جداگانه ارائه داده است. در کتاب «شرح الهدایه الاثیریة»، حکمت را به نظری و عملی تقسیم کرد. در کتاب اکسیر العارفین، علوم را به دانش دنیوی و اخروی دسته‌بندی نمود. در کتاب «کسر الاصنام الجاهلیة»، علوم را بر اساس «احوال نفسانی و کردار انسان» به مکاشفات و معاملات تقسیم کرد. همچنین در کتاب المظاهر الالهیة، علوم را

۱۰۹
فراز پژوهش
نظام مسائل و طبقه‌بندی علوم در تفسیر المیزان

براساس سیر و سلوک به سوی آخرت و خداوند به شش مرحله تقسیم کرد: معرفت خدا، معرفت صراط مستقیم، معرفت معاد، معرفت مبعوثین، باطل‌شناسی و تنظیم امور زندگی به نحوی که انسان را به خداوند برساند (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۲۹۵).

الف. علامه طباطبایی و جامعیت قرآن مجید

طبقه‌بندی علوم و ساختار کلان آن‌ها در قرآن مستلزم بهره‌مندی حداکثری از آیات قرآن است و این امر به قلمرو موضوعی و جامعیت علوم قرآنی وابسته است. مبانی کلامی علامه طباطبایی در مورد علوم محتوایی قرآن را می‌توان در تفسیر برخی آیات یافت.

آیاتی مانند: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹)، «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام: ۵۹) و «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (انعام: ۳۸)، از جمله آیاتی هستند که علامه طباطبایی در تفسیر آن‌ها نکات قابل توجهی ارائه کرده‌اند.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه نخست بیان داشته است که تبیان بودن قرآن برای هر چیزی با توجه به شأن هدایتگری آن است. برای رسیدن انسان به هدایت، تمامی احتیاجات و علوم مورد نیاز او در قرآن بیان شده است؛ همچون مباحثی درباره مبداء، معاد، اخلاق فاضله، شرایع الهی، قصص و تاریخ (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱۲، ص ۳۲۴). وی همچنین می‌نویسد: «قرآن نه تنها متعرض کلیات و مهمات مسائل است، بلکه جزئی‌ترین مسائل را نیز مطرح می‌کند» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶۲ و ص ۶۹).

در تفسیر آیه دوم، او می‌گوید: «اگر کلمه "مبین" به معنای اظهارکننده باشد، توصیف قرآن به آن، به دلیل این است که قرآن کریم حقیقت هر چیزی را همان‌طور که هست، بدون ابهام و تغییر بیان می‌کند. همچنین اگر "مبین" به معنای ظاهر باشد، باز همان معنا را می‌رساند و حقیقت کتاب همان نوشته‌های آن است. معانی این نوشته‌ها، که الفاظ آن‌ها را حکایت می‌کنند، بدون هیچ ابهامی مبین و آشکار خواهد بود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۲۹).

در تفسیر آیه سوم نیز چنین آمده است: «اینکه در کتابی که کلام اوست و بر بشر وحی شده، تفریط نشده است، بدین جهت است که خداوند در آن کتاب هر چیزی را که معرفتش برای بشر نافع بوده و موجب سعادت دنیوی و اخروی است، بدون هیچ مسامحه و کوتاهی بیان فرموده

است» (همان، ج ۷، ص ۸۱).

خلاصه کلام «جامعیت قرآن» به معنای کامل بودن بیان در طرح مسائل مربوط به روشنگری برای انسان است. تفاوتی ندارد که این «جامعیت بیانی» در مقایسه با کتاب‌های دیگر آسمانی باشد یا به صورت مطلق (بدون مقایسه) در نظر گرفته شود. همچنین، جامعیت موضوعی قرآن در راستای هدایت انسان، چه نسبی و چه مطلق، تمام مسائل کلی علوم را در بر می‌گیرد. به عنوان نمونه: «آیین اسلام، که بهتر از هر آیین دیگری سعادت زندگی بشر را تأمین و تضمین می‌کند، از راه قرآن مجید به دست مسلمانان رسیده است. مواد دینی اسلام، که شامل یک سلسله معارف اعتقادی، قوانین اخلاقی و عملی است، ریشه اصلی آن‌ها در قرآن مجید است. خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹)؛ (طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۴-۳). نمونه دیگر: «قرآن مجید به حقیقت مقاصد همه کتاب‌های آسمانی مشتمل است و بیش از آن نیز می‌باشد. هر چیزی که بشر در پیمایش راه سعادت و خوشبختی، از اعتقاد و عمل به آن نیازمند است، در این کتاب به طور کامل و تمام بیان شده است» (همان، ۱۳۵۳، ص ۲۷). نتیجه این است که علامه طباطبایی به جامعیت نسبی قرآن در برآوردن تمام نیازهای علمی انسان در حوزه سعادت دنیوی و اخروی معتقد بوده‌اند.

ب. مبانی علم شناختی علامه طباطبایی

علامه طباطبایی اجزای اصلی علوم را در سه مورد می‌داند و بر این باور است که هر علمی متشکل از سه جزء اساسی است. این سه جزء عبارتند از: «الموضوعات، المسائل (وهی المحمولات المثبتة)، والمبادئ» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۲). یعنی علوم شامل سه جزء زیر هستند: موضوعات، مسائل (محمولاتی که اثبات می‌شوند) و مبادی.

۱. **موضوع علم:** موضوع یک علم، محور اصلی تمامی مسائل آن علم است. گاهی رابطه موضوع علم با مسائل، رابطه کلی و جزئی است و گاه این دو رابطه‌ای شبیه کل و جزء دارند. در هر صورت، موضوع علم باید «کلی» باشد، نه جزئی. زیرا جزئی نه کاسب است و نه مکتسب. موضوع علوم گاه حقیقی است، مانند آیاتی که به وجود مطلق یا وجود مقید (مانند انسان، بهشت، جهنم و...) اشاره دارند؛ و گاه اعتباری، مانند آیاتی که

به احکام مطهرات و نجاسات می‌پردازند.

۲. **مسائل علم:** مسائل در علوم برهانی همان محمولاتی هستند که عوارض و لواحق ذاتی موضوع محسوب می‌شوند. برای مثال، آیاتی که حول محور توحید - اعم از توحید خالق، مالکی و الوهی - بحث می‌کنند، از مسائل این حوزه به شمار می‌روند.

۳. **مبادی علم:** برخی از علوم برای تکمیل خود به تصورات و تصدیقاتی نیاز دارند که خارج از دامنه آن علم تعریف می‌شوند و به آن‌ها مبادی (تصوری و تصدیقی) گفته می‌شود. مبادی علوم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

بین: مبادی که بدون نیاز به اثبات، بدیهی تلقی می‌شوند و علوم متعارف نامیده می‌شوند. مانند اصل اجتماع و ارتفاع سلب و ایجاب در یک شیء، در یک زمان و در یک جهت که نه باهم صادق‌اند و نه باهم تکذیب می‌شوند.

غیر بین: مبادی‌ای که در علوم دیگر تبیین شده‌اند و به آن‌ها اصول موضوعه گفته می‌شود. این مبادی در علوم بالاتر مانند فلسفه اولی اثبات می‌شوند. برای مثال، وجود اراده در علوم چون علم النفس و اخلاق به‌عنوان یک اصل موضوعه مطرح است.

ج. تمایز علوم

معقولات ثانیه فلسفی از نحوه وجود اشیا سخن می‌گویند؛ لذا در تعریف کلمات معقول ثانی فلسفی، تعریف حدی و رسمی ارائه نمی‌شود، بلکه تعریف آن‌ها لفظی است. به عنوان نمونه، کلمه «علم» یکی از معقولات ثانی فلسفی است. در تعریف علم گفته می‌شود: حضور مجرد برای مجرد است. در این تعریف به ویژگی علم، یعنی مجرد بودن، اشاره شده است. یکی از مصادیق آن، مانند علم اصول، چنین تعریف می‌شود: هو العلم الباحث عن القواعد المقرره عند العقلاء لاستنباط الاحکام الشرعی (طباطبایی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴). یعنی علمی که به دنبال قواعدی است که عقلاء برای استنباط احکام شرعی وضع کرده‌اند. یا به تعبیری دیگر: مجموعه قضایایی که در آن‌ها از احوال و خصوصیات موضوع واحد بحث می‌شود (مرزبان وحی و خرد، ۱۳۸۱، ص ۲۳۵).

بر اساس تعریف علم اصول، می‌توان موارد زیر را استنباط نمود:

۱. ملاک تمایز علوم از یکدیگر، «موضوع» آن‌ها است (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱). البته منظور از تمایز

موضوع، موضوع من جمیع الجهات نیست، بلکه تمایز علوم حقیقی به بعضی از جهات موضوع استوار است، نه تمام جوانب آن. از نظر علامه، میان موضوعات علوم، قرابت خویشاوندی یا نژادی وجود دارد. برای مثال، موضوع علم حساب و هندسه هر دو «کم» هستند؛ اما یکی کم متصل (هندسه) و دیگری کم منفصل (حساب) است (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱ و ۱۴۹؛ همو، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۱۳؛ همو، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۶-۸ و ۲۴).

۲. در قضایای علوم برهانی، محمول از موضوع قابل انفکاک نیست، در حالی که در قضایای علوم غیر برهانی چنین ضرورتی وجود ندارد. بر این اساس، علوم به دو دسته تقسیم می‌شوند: برهانی و غیر برهانی. علوم برهانی (عقلی): قضایایی که از امور کلی، مانند جسم، حیوان، انسان و ... بحث می‌کنند. در این علوم، محمول از عوارض ذاتی موضوع است و از تصور موضوع بی‌نیاز و غیر قابل انفکاک. برای مثال، واجب الوجود بالذات واحد است یا واجب الوجود بالذات موجود است.

علوم غیر برهانی: علمی مانند علوم طبیعی و تاریخی، که مقدمات آن‌ها غالباً یقینی نیست. ۳. تقسیم علوم به حقیقی و اعتباری بر اساس حصول موضوع، علوم به علوم حقیقی و اعتباری تقسیم می‌شوند. در علوم حصولی، موضوع به صورت تصویری ذهنی از خارج گرفته شده و در خارج مطابق عینی دارد.

علوم حقیقی: مانند تصور کوه یا درخت، که حاصل ارتباط اندام حسی با خارج ذهن هستند و دارای حدّ و ماهیت می‌باشند. ویژگی اصلی علوم حقیقی، انکشاف و انطباق انعکاس‌های ذهنی با واقعیت یا نفس‌الامر است. این ویژگی، ملاک تمایز میان جریان فلسفی رئالیست و ایده‌آلیست محسوب می‌شود.

در قضایای حقیقی، رابطه محمول با موضوع به صورت عرض مفارق، لازم یا ذاتی است. برای مثال: کوه سفید است، حضرت عیسی از زن متولد شده است یا جسم فانی است. یک نکته مهم که علامه طباطبایی درباره علم حصولی بیان داشته است، همراهی علم حصولی با علم حضوری است. وی می‌نویسد: علم حضوری است که به واسطه سلب منشأ آثار، به علم حصولی تبدیل می‌شود. در این تعامل نظری، چون سر و کار ما با علم حضوری است، عالم با واقعیت خودش، واقعیت معلوم را درک کرده است (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱).

علوم حقیقی اعتبار و ارزش خود را از همان واقعیت موضوع خویش کسب می‌کنند. اما علوم حصولی اعتباری، به منظور رفع نیازهای حیاتی توسط ذهن ساخته می‌شوند و در خارج از ذهن هیچ مطابقی ندارد. رابطه میان موضوع و محمول در این نوع علوم، مجموعه‌ای از اعتبارات و قراردادها است. به همین دلیل، نمی‌توان از آن‌ها در اقامه برهان‌های فلسفی یا ریاضی استفاده کرد. برای مثال، مفاهیمی مانند ریاست و مالکیت از این دسته‌اند.

۴. علوم نظری و عملی: علوم نظری: علمی که موضوع آن‌ها به امور تکوینی مربوط است و دانستن آن‌ها به خودی خود مستلزم عمل نیست، اگرچه عمل ممکن است بر آن متوقف باشد و بدون آن محقق نشود. مانند علم به هستی عالم و هستی خود به عنوان یکی از اجزای عالم. علوم نظری، انسان را به وجود مبدأ و معاد راهنمایی می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۸). علوم عملی: علمی که به درک امور شایسته و ناشایست انسان مربوط می‌شوند و متضمن حکم به وجوب تبعیت و التزام انسان به علوم نظری هستند. آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۱۰) به این واقعیت اشاره دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۱۱). علامه طباطبایی دین را علم عملی معرفی کرده و می‌نویسد: «فَالدِّينُ سُنَّةٌ عَمَلِيَّةٌ مُبَيَّنَّةٌ عَلَى الْاِعْتِقَادِ... وَإِنْ شِئْتَ فَقُلْ: الْحُكْمُ بِوَجُوبِ اتِّبَاعِ الْمَعْلُومِ النَّظَرِيِّ وَالْاَلْتِزَامِ بِهِ وَهُوَ الْعِلْمُ الْعَمَلِيُّ؛ كَقَوْلِنَا يَجِبُ أَنْ يَعْبُدَ الْإِنْسَانُ الْإِلَهَ تَعَالَى وَ يُرَاعِيَ فِي أَعْمَالِهِ مَا يُسْعِدُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعًا» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۸). یعنی دین سنت عملی برخاسته از اعتقاد انسان است. به بیان دیگر، حکم به وجوب پیروی از معلوم نظری و التزام عملی به آن، نوعی علم عملی است. مانند این که بگوئیم: انسان باید خداوند متعال را عبادت کند و در اعمال خویش مسائلی را رعایت کند که او را در دنیا و آخرت سعادت‌مند می‌سازد.

علامه، با استناد به آیه ۱۰ از سوره شمس، منشأ ادراکات عملی و مقدمات حکم عملی را تنها در الهام الهی به انسان معرفی می‌کند؛ نه در حس و نه در عقل نظری. این الهام برای هدایت انسان از آغاز حیاتش به طور بالفعل وجود دارد. زیرا قرآن می‌فرماید: «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۱۵ و ج ۵، ص ۳۱۱).

ایشان تفاوت میان علوم نظری و عملی را در این می‌داند که علوم نظری بر تحول تکاملی و ارتقایی متمرکزند و علوم ریاضیات و طبیعیات را دستخوش تغییر و پیشرفت می‌کنند. اما در الهیات، تغییر و تحول به معنای دقت و تعمق بیشتر است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۹). علت این تفاوت در فرضیاتی است

که علوم ریاضیات و طبیعیات بر آن‌ها مبتنی اند؛ این فرضیات با پیشرفت تجربه تحول می‌یابند، در حالی که الهیات مبتنی بر بدیهیات است.

در نهایت، علامه در تقسیم‌بندی فوق، «موضوع» و عوارض ذاتی آن را عامل اساسی در تمایز و تقسیم‌بندی علوم می‌داند. به بیان دیگر، وی سه تقسیم‌بندی برای علوم ارائه داده است. معیار تمایز در علوم اعتباری، «اغراض» است و کیفیت رابطهٔ محمول با موضوع قراردادی است. وی می‌گوید: «فَالْتَّمَايزُ فِي الْعُلُومِ الْاِعْتِبَارِيَّةِ بِالْاَغْرَاضِ دُونَ الْمَوْضُوعَاتِ» (طباطبایی، بی تا، ج ۳، ص ۱۷؛ و حاشیه الکفایه، بی تا، ص ۱۱).

د. نقش «روش»، «غایت» و «مسائل» در تمایز علوم

۱۱۵

فراز پژوهش

نظام مسائل و طبقه‌بندی علوم در تفسیر المیزان

علامه طباطبایی، تمایز علوم حقیقی را به «روش» و «غرض» صحیح نمی‌داند و معتقد است که این دو در حقیقت به «موضوع» بازمی‌گردند (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۴)؛ زیرا: اولاً: رتبه «روش» از نظر وجودی، پس از موضوع قرار دارد. هر علمی دارای موضوعی خاص است و «موضوع علم» از نظر منطقی و معرفت‌شناسی منشأ تحقق روش علم می‌شود. هنگامی که رابطه موضوع با محمول مدنظر قرار گیرد، اگر رابطه این دو عدم انفکاک باشد، روش تحقیق، برهانی خواهد بود.

ثانیاً: احکام روش، تابع نوع موضوع است. «موضوع علم» نحوه ارتباط انسان با موضوع را نیز مشخص می‌کند و از این رو، روش علم به احکام موضوع وابسته است.

ثالثاً: تمایز علوم بر اساس روش، محدود و ناکارآمد است و می‌تواند باعث تداخل علوم شود. زیرا برخی علوم تجربی و غیرتجربی، مانند فیزیک و شیمی در کنار ریاضیات و منطق، تقریباً روش واحد دارند. برای مثال، در فیزیک و شیمی از روش تجربی استفاده می‌شود، اما یافته‌های آن‌ها با استدلال عقلی مورد تحلیل و نتیجه‌گیری دقیق قرار می‌گیرند. به گفته برخی فلاسفه: «روش تعقلی و روش تجربی هر دو در قیاسی بودن شریکند» (مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۱۱). این موضوع نشان‌دهندهٔ ناکارآمدی تقسیم‌بندی علوم بر اساس روش است.

برخی اندیشمندان برای رفع این اشکال، ملاک تمایز علوم را ترکیبی از «روش»، «موضوع» و «غایت» دانسته‌اند: «تمایز علوم ابتدا باید بر اساس روش‌ها باشد و سپس در درون دسته‌ای از

علمی که روش واحد دارند، بر اساس موضوعات تقسیم‌بندی صورت گیرد. در مرحله دوم، در درون علوم عقلی، نقلی و تجربی، تقسیم‌بندی بر اساس موضوعات انجام می‌شود» (مصطفی ملکیان، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰۱).

اما اشکالات سه‌گانه فوق همچنان بر این نوع تقسیم‌بندی مبتنی بر روش باقی است. علاوه بر این، تأکید بر تمایز علوم به روش، مانند عملکرد پوزیتیویست‌ها، نوعی اصالت دادن به روش تجربی است، بدون اینکه دلیل عقلی و منطقی ارائه شود. مگر اینکه در معیار تمایز ترکیبی، «موضوع» به عنوان اصل مقدم شناخته شود و دلیل آن نیز به پیشرفت علوم تجربی یا پیچیدگی شناخت عوارض ذاتی موضوع بازگردد.

در مورد علم دینی: برخی اندیشمندان، پس از تعریف علم دینی به عنوان «علمی که استدلال‌های موجود در آن علم از متون مقدس دینی و مذهبی بهره می‌برند»، به دلیل عدم استفاده از «روش تجربی»، علم دینی را انکار کرده‌اند. در پاسخ به پرسش اینکه آیا روش، دینی و غیردینی دارد، گفته شده است: «من معتقدم این سؤال دو پاسخ دارد. اگر به روش از لحاظ دیسیپلین نگاه کنیم، روش یک فرآورده است؛ در این صورت دینی شدن آن معنا ندارد. اما چون روش‌ها از ذهن و ضمیر انسان‌ها تراوش می‌کنند، ممکن است انسانی که روحیه دینی دارد و انسانی که روحیه غیردینی دارد، توجه متفاوتی به برخی روش‌ها داشته باشند. در روان‌شناسی علم نیز به این نکته توجه شده است که علائق و تعلقات مختلف عالمان، می‌تواند در میزان توجه آن‌ها به روش‌ها تأثیرگذار باشد. بنابراین، پاسخ این است که خود روش، دینی نیست» (میرباقری، ملکیان و صادقی، ۱۳۸۶، شماره آخر).

پاسخ به سخن فوق را می‌توان به شرح زیر ارائه داد:

تمایز علوم بر اساس روش: این تقسیم‌بندی نه دقیق است و نه منطقی و در مواردی حتی ممکن است باعث تداخل علوم شود. به عنوان مثال، علم کلام، فلسفه و هندسه، همگی از روش عقلی و برهان خلف استفاده می‌کنند.

موضوع واحد، روش‌های متفاوت: برخی علوم با وجود داشتن موضوع واحد، از روش‌های مختلفی بهره می‌گیرند. برای مثال، علم پزشکی، با آنکه موضوع مشخصی دارد، روش‌های

گونگونی را برای تبیین، اثبات و درمان بیماری‌ها در مکاتب طبی مختلف به کار می‌گیرد. در طب، روش درمان مبتنی بر تجربه است، اما مصادیق و روش‌های درمانی آن متنوع‌اند؛ یکی از طریق اخلاط و مزاج به درمان می‌پردازد و دیگری از طریق آزمایش و دارو.

اعتباری بودن تقسیم علوم بر اساس روش: اگر «روش» جزء مقوم تعریف علم در نظر گرفته شود، آنگاه می‌توان از علم دینی سخن گفت؛ در غیر این صورت، چنین مفهومی پذیرفتنی نخواهد بود.

تفاوت در روش بدون ارزش‌گذاری: روش‌های گوناگون، به اعتبار موضوعاتشان متفاوت‌اند، بدون اینکه ارزشیابی خاصی نسبت به روش‌های علمی انجام شود.

تأثیر علایق شخصی: علاقه‌های شخصی دانشمندان به یک روش خاص، هرگز نمی‌تواند نتایج مازاد منطقی حاصل از گزاره‌ها را موجه یا منطقی جلوه دهد؛ بلکه چنین نتایجی همواره غیرمنطقی تلقی خواهند شد.

یکی دیگر از شبهات مطرح شده: یکی از مباحث بسیار مهم در فلسفه علم، «روش تحقیق» و «گردآوری» است. برخی فیلسوفان غربی، مانند «کارل پوپر»، میان مقام گردآوری و مقام داوری تمایز قائل شده‌اند. آن‌ها کار علمی را در مقام داوری، کاملاً روشمند و عاری از جنبه‌های دینی می‌دانند. به گفته آقای ملکیان، عوامل عقیدتی، احساسی و عاطفی، و عوامل مربوط به خواسته‌ها و گفتار و کردار انسان، در تولید علم تأثیر دارند. اما زمانی که این گزاره‌ها و نظریات علمی بخواهند مورد قبول یا رد، تقویت یا تضعیف، اصلاح یا تعدیل قرار گیرند، فقط متدهای خود علم باید دخالت کنند و هیچ عامل دیگری حق دخالت ندارد (همان).

پاسخ: در مقام داوری، اگر بررسی منحصراً بر اساس عقل نظری و در حوزه علوم تجربی (مانند فیزیک یا شیمی) انجام شود، دین نقشی ندارد و علم دینی تولید نمی‌شود. زیرا در این حوزه‌ها، علم وظیفه دارد اجسام، عناصر تشکیل‌دهنده مواد و خواص آن‌ها را بررسی کند. اما در علوم انسانی، انسان‌شناسی و مباحث روحی، دین نقش‌آفرینی می‌کند؛ چراکه این علوم به رفتار و کمال روح انسان می‌پردازند.

علاوه بر این، اگر در مقام داوری از معیاری ترکیبی (عقل نظری و عملی) استفاده شود،

گرایش های دینی و مذهبی می توانند دخالت داشته باشند و نتیجه آن تولید علم دینی خواهد بود. با این حال، تفکیک این دو مقام در عمل بسیار دشوار است، همان طور که برخی فلاسفه غربی، مانند «پل فایرابنت»، این تفکیک را در عمل نپذیرفته اند (فلسفه علم، کتاب فهم فلسفه، ۱۳۹۱، ص ۱۱۷).

نقش غایات در تمایز علوم: آخوند خراسانی تمایز علوم را به تفاوت در اهداف نسبت داده است (کفایه الاصول، ج ۱، ص ۸). با این حال، باید توجه داشت که غایات محصول سلسله مسائل هستند و وجوداً نسبت به آنها متأخر می باشند. از سوی دیگر، احکام مربوط به غایات نیز از مسائل و موضوع علم متأخرند.

تمایز علوم بر اساس مسائل: این معیار نیز صحیح نیست، زیرا مسائل فاقد استقلال ذاتی اند و وجودی تبعی دارند. هر مسأله، متشکل از یک موضوع، محمول و نسبت است؛ و موضوع، ذاتاً موجود بوده و محمولات و روابط را سرپرستی می کند.

هـ. نظام مسائل در المیزان

یکی از دلایل بر علم و حکمت پدیدآورنده قرآن مجید، پیوند میان آیات قرآن در حقایق هستی است؛ مانند آیه «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (ملک: ۳)، و پیوند در هدف، همان طور که در آیه آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده: ۱۶-۱۵).

از این رو، قرآن در علوم برهانی، حقیقی و نظری، مسائل مختلفی را در موضوعات خداشناسی، انسان شناسی، انسان سازی و جهان شناسی ارائه کرده است (نحل: ۱۲۵ و زخرف: ۶۳).

علامه طباطبایی با توجه به پیوند آیات در حقایق هستی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۹۸-۳۹۹) و پیوند در هدف - «غرض از سرا سر قرآن یک امر است و آن هدایت است» (همان، ج ۱، ص ۲۶) - در تفسیر المیزان، معارف قرآن را در بخش های زیر مورد بررسی قرار داده است:

۱. معارفی که مربوط به اسماء و صفات خداوند سبحان است؛ از جمله حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، یکتایی و غیره. اما ذات خداوند را قرآن کریم غنی از بیان می داند.

۲. معارفی درباره افعال خداوند، مانند خلق، امر، اراده، مشیت، هدایت، اضلال، قضاء، قدر، جبر، تفویض، رضا، غضب و موارد مشابه.
۳. معارفی که واسطه‌های میان خداوند و انسان را شامل می‌شوند؛ مانند حجاب‌ها، لوح، قلم، عرش، کرسی، بیت‌المعمور، آسمان، زمین، ملائکه، شیطان‌ها، جن و دیگر موارد.
۴. معارفی مرتبط با انسان قبل از زندگی دنیوی.
۵. معارفی که به انسان در دنیا مربوط است؛ مانند تاریخ پیدایش نوع انسان، خودشناسی، شناخت اصول اجتماعی، مسئله نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب، دین و شریعت. همچنین مقامات انبیا که از داستان‌های آنان استفاده می‌شود، داستان‌هایی که قرآن کریم از ایشان حکایت کرده است.
۶. معارفی در مورد انسان در عوالم پس از دنیا؛ یعنی برزخ و معاد.
۷. معارفی درباره اخلاق نیک و بد انسان، که به مقامات اولیا در مسیر بندگی، از جمله اسلام، ایمان، احسان، اخبات و اخلاص مربوط می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳).
- در یک تقسیم‌بندی دیگر، بر اساس یگانگی اصل حاکم بر جهان هستی و شرافت ذاتی و معنوی موضوعات، معارف مذکور به سه دسته تقسیم می‌شوند: معارف خاص خداوند، انسان و جهان. مسائل هر دسته عبارت‌اند از:
۱. مسائل مربوط به توحید خداوند: این مسائل شامل ذات، اسماء و صفات خداوند مانند احد، عالم، قادر و افعال خداوند است. قرآن بیان می‌کند که این جهان و تمامی آنچه در آن است، همگی از شئون الهیه‌اند و همه چیز قائم به ذات اوست. همان‌طور که امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «وَأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» (مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل).
- همچنین، خداوند منشأ تمام علوم انسانی است؛ اما هر علمی به حسب نوع خودش: خواص اشیا خارجی از طریق حس، علوم کلی و عقلی از طریق تصورات و تصدیقات بدیهی عقل بالملکه که معرف و برهان را پدید می‌آورد (بداية‌الحكمة، فصل ۵، فی مراتب العقل، ص ۱۵۴)، و علوم عملی مربوط به اعمال خوب و بد که از طریق الهام به انسان اعطا شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۱).
- بنابراین، محور تمامی معارف قرآنی، اعم از عقاید، اخلاق و احکام، توحید است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۱۳۹). به بیان دیگر، آیات قرآن از لحاظ موضوعی با یکدیگر تناسب و پیوستگی دارند و وحدت موضوعی آن‌ها آشکار است.
۲. مسائل مربوط به سیر و حرکت انسان پیش از دنیا، در دنیا، و پس از آن در عالم برزخ و معاد: انسان

به دلیل آموزش اسماء الهی (بقره: ۳۱)، به مقام اشرف مخلوقات نائل آمد. از اینجا آشکار شد که او توانایی پیمودن مسیر استكمال را از طریق بندگی و «ایمان» داراست. در این راستا، آموزه‌های قرآنی و تعالیم پیامبر اسلام همچون برنامه‌ای منظم و منسجم برای هدایت انسان در جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی عمل می‌کنند و سبک زندگی مطلوب را برای نیل به این هدف ارائه می‌دهند. همان‌طور که امام علی علیه السلام درباره قرآن فرموده است: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ... وَ تَنْظُمُ مَا بَيْنَكُمْ» (نهج البلاغه، خ ۱۵۸). انسان در این مسیر استكمال از علوم نظری، عملی و همچنین استفاده از امور اعتباری برای خود بهره می‌گیرد. چرا که «انسان با هدایت طبیعت و تکوین، پیوسته در پی سود خویش است...» (اعتبار استخدام) (طباطبایی، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۱۹).

علامه طباطبایی می‌گوید: «آراء و عقایدی که انسان برای خود انتخاب می‌کند، یا صرفاً افکاری نظری‌اند که مستقیماً و بدون واسطه هیچ ربطی به عمل ندارند، مانند ریاضیات، طبیعیات و علوم ماوراءالطبیعه؛ یا افکاری عملی‌اند که مستقیماً با عمل مرتبط هستند، مانند مسائل مربوط به خوبی و بدی اعمال، این‌که چه عملی را باید انجام داد و چه عملی را نباید انجام داد. در بخش نخست، راه تشخیص افکار صحیح از ناصحیح تنها پیروی از علم یقینی است که از طریق برهان یا حس حاصل می‌شود. اما در بخش دوم، راهکار منحصر به تجربه است؛ یعنی عملی را صحیح می‌دانیم که ببینیم سعادت انسان را تأمین می‌کند یا حداقل در تأمین آن سودمند است، و عملی را باطل می‌دانیم که یا به شقاوت آدمی منجر شود یا در سعادت او مضر باشد.» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶۳۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۱۷-۱۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵۸).

۳. مسائل مربوط به جهان طبیعت: این دسته از مسائل شامل موضوعاتی درباره آسمان، زمین و آنچه میان این دو قرار دارد، است. در عین حال، تمام معارف دین به جهان ماوراءالطبیعت مرتبط و پیوسته است. قرآن می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (حجر: ۸۵).

علامه طباطبایی نیز چنین بیان می‌کند: «دین هدفی جز این ندارد که مردم را در پرتو هوش، استعداد و نیروی استدلالی که فطرتاً به آن مجهز هستند، به شناخت حقایق جهان ماوراءالطبیعت نائل سازد. و این همان چیزی است که به آن "فلسفه الهی" گفته می‌شود.» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۸).

و. علامه و طبقه‌بندی علوم

طبقه‌بندی علوم آلی در آثار علامه طباطبایی به صورت زیر قابل ارائه است:

الف) علومی که قرآن به تعلیم آن‌ها دعوت کرده و به توحید، خداشناسی و سعادت انسان

مربوط می‌شوند. علومى مانند فلسفه، ریاضی، اخلاق و... که قرآن مجید مسلمانان را به تعقل و تفکر در تمامی شئون آفرینش، ویژگی‌های وجود آسمان، زمین، حیوانات و دیگر مخلوقات فراخوانده است. علامه طباطبایی نیز در همین راستا علوم عقلی و نظری را نزد اساتیدی چون سید حسین بادکوبه‌ای، سید ابوالقاسم خوانساری و آیت‌الله میرزا علی‌آقای قاضی آموخت. آیه شریفه زیر نمونه این دعوت به تفکر و تعقل است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران: ۱۹۱-۱۹۰) (ترجمه: «به تحقیق، در خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز برای خردمندان عالم دلایل روشنی است. آنان که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خفته خدا را یاد می‌کنند و در خلقت آسمان و زمین می‌اندیشند و می‌گویند: پروردگارا، تو این دستگاه عظیم را بیهوده نیافریده‌ای. پاک و منزهی. ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاه دار.»).

قرآن مجید به این علوم دعوت می‌کند، مشروط به این که به حق و حقیقت هدایت کنند و جهان‌بینی حقیقی را که سرلوحه آن خداشناسی است، در بر داشته باشند. اما علمی که انسان را تنها به خود مشغول کرده و او را از شناخت حق و حقیقت باز دارد، در قاموس قرآن با جهل مترادف است: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم: ۷).

ب) علومى که به‌طور خاص به قرآن مربوط می‌شوند. این علوم شامل مباحثی مانند قرائت، الفاظ و معانی قرآن، تفسیر، اعجاز، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و موارد مشابه است. علم تفسیر قرآن از همان زمان نزول قرآن، به دلیل منبع بودن آن، مورد توجه برخی از صحابه مانند ابن عباس و عبدالله عمر بوده است و توسط تابعین و تابعین تابعین تا ظهور اهل حدیث ادامه یافت. از آنجا که فهم مفسران قرآن به لحاظ ادبیات عرب، دانش، و شناخت آن‌ها از شأن نزول آیات یکسان نبوده، تفاسیر متعددی تدوین شده است.

مبنای علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، «تفسیر القرآن بالقرآن» است. بر خلاف روش بسیاری از مفسران سلف، وی معتقد است که قرآن در تبیین مفاهیم آیات خود نیازی به هیچ منبع دیگری، حتی روایات یا شأن نزول ندارد و معانی آیات به‌وسیله برخی آیات دیگر تبیین می‌شوند.

وی می نویسد: «التفسیر و هو بیان معانی الآیات القرآنیة و الكشف عن مقاصدها و مدالیها» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴-۵).

به عنوان نمونه، قرآن در باره قوم لوط می فرماید: «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» (شعراء: ۱۷۳). در آیه ای دیگر، منظور از «أَمْطَرْنَا» را تبیین می کند: «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» (حجر: ۷۴).

علامه تأکید دارد که قرآن، کتاب مبین است و الفاظ آن به لحاظ فهم، نیازی به تفسیر غیر خودی ندارند: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر: ۱۷).

برای فهم معارف غیبی و مراتب قرآن، طبق فرمایش امام صادق علیه السلام، نیاز به حجج الهی، عترت رسول خدا و روایات وجود دارد. ایشان فرموده اند: «کتاب الله عزّ و جلّ علی اربعة اشیاء: علی العبارة و الاشارة و اللطایف و الحقایق. فالعبارات للعوام و الاشارة للخواص و اللطایف للاولیاء و الحقایق للانبیاء» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۵، ص ۲۷۸ و ج ۸۹، ص ۲۰).

ج) علمی که قرآن مجید در پیدایش آن ها عاملیت داشته است: برخی از علمی که قرآن در شکل گیری آن ها نقش داشته است، شامل علم حدیث، علم رجال، علم فقه، اصول فقه، فلسفه، کلام و علم نحو می شوند (طباطبایی، ۱۴۰۲، ص ۱۱۲-۱۰۶).

- علم کلام در دوران خلافت خلیفه دوم، به دلیل گسترش فتوحات اسلامی، توسعه یافت.
- کلیات علم نحو توسط امام علی علیه السلام تدوین شد.
- علمای اسلام در قرن دوم هجری، برای اعتباربخشی به وثاقت احادیث، علمی چون علم رجال، درایه، اصول و فقه را پایه گذاری کردند.

علامه طباطبایی درباره حجیت اخبار می گوید: «خبر متواتر و قطعی برای شیعه مطلقاً حجت و لازم الاتباع است. اما خبر غیر قطعی (خبر واحد)، به شرط این که مورد وثوق نوعی باشد، تنها در احکام شرعی حجت است» (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۹۶).

نتیجه گیری از تقسیم بندی:

۱. ترجیح علوم عقلی بر اعتباری و عملی: از نظر علامه طباطبایی، علوم عقلی نسبت به علوم اعتباری و عملی برتری دارند.

۲. وجود علم دینی: از موارد «ب» و «ج» می‌توان به وجود علم دینی از منظر علامه طباطبایی پی برد. البته، این علوم از نظر میزان دینی بودن، در یک سطح قرار ندارند و درجه‌های متفاوتی از این حیث دارند.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که علامه طباطبایی (ره) علوم را به دو دسته «دینی» و «غیردینی» تقسیم کرده است. علمی که به خداشناسی و سعادت دنیوی و اخروی انسان مرتبط‌اند، دینی تلقی می‌شوند؛ در حالی که علوم دیگری که انسان را از این مسیر منحرف کنند، به زعم او، جهل محسوب می‌شوند.

نتیجه‌گیری

علامه طباطبایی، با در نظر گرفتن جامعیت قرآن مجید و با رویکرد غالباً فلسفی، تفسیر المیزان را نگاشته است. محور اصلی پرسش تحقیق، نظام مسائل و طبقه‌بندی علوم در تفسیر المیزان است. وی موضوع را اساس مسائل علم دانسته و همین «موضوع» معیار طبقه‌بندی و تمایز علوم حقیقی از غیر حقیقی محسوب می‌شود.

مراتب علوم طبق دیدگاه علامه طباطبایی به شرح زیر است:

۱. تقسیم علوم به حضوری و حصولی: علوم بر اساس حضور و حصول معلوم به دو دسته تقسیم می‌شوند.
 - علم حضوری، به دلیل حضور مستقیم موضوع، مقدم و برتر از علم حصولی است.
 - در هر علم حصولی، علم حضوری نیز همراهی می‌کند و مکمل آن است.
۲. تقسیم علوم حصولی به برهانی و غیر برهانی: در علوم حصولی، اگر محمول از موضوع قابل انفکاک نباشد، علم برهانی شکل می‌گیرد. علوم برهانی مقدم بر علوم غیر برهانی هستند. همان‌طور که در آیه شریفه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵)، ابتدا «حکمت» ذکر شده است. همچنین حضرت عیسی علیه السلام دلایل خود برای هدایت مردم را «حکمت» خوانده است: «لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ» (زخرف: ۱۶).
۳. تقسیم علوم به نظری و عملی: موضوع علوم به اعتبار ارتباط با امور تکوینی، به نظری و

عملی تقسیم می‌شود.

۴. اولویت علوم نظری بر عملی: علامه طباطبایی علوم نظری را به دلیل ذی‌المقدمه بودن، مقدم می‌داند. وی در مراتب موضوعات علوم نظری، به ترتیب عقاید، اخلاق و احکام را ذکر کرده است. ضمن اعلام عدم درک ارتباط واقعی میان این سه دسته، محور مشترک علوم مطروحه را توحید یا وحدت موضوعی معرفی کرده و این علوم را در طول یکدیگر قرار داده است.

تقسیم علوم به دینی و غیردینی: علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ظاهراً علوم را به حضوری و حصولی، نظری و عملی تقسیم کرده است. اما در کتاب قرآن در اسلام، علوم را به دینی و غیردینی تقسیم کرده و این تقسیم‌بندی به نوعی در تفسیر المیزان نیز وجود دارد. علوم دینی، به دلیل تنوع نوع موضوعات، بر علوم غیردینی برتری دارند. علامه معیار تمایز علوم اعتباری را وابسته به اعتبارات و اغراض آن‌ها دانسته است.

به طور خلاصه، از دیدگاه علامه طباطبایی، علوم دینی که در راستای خدا شناسی و سعادت دنیوی و اخروی انسان قرار دارند، جایگاه برتری نسبت به علوم غیردینی دارند.

منابع و مآخذ

❖ قرآن کریم.

۱. بیدارفر، محسن، عرفان و عارف‌نمایان (کسر اصنام الجاهلیه)، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۱.
۲. جمعی از مؤلفان: روی جکسون، سوجانسون، کیت مسلین، مل تامپسون و رابرت ودفین، فلسفه علم از کتاب فهم فلسفه، مترجم: منصور نصیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۱.
۳. دشتی، محمد، نهج البلاغه، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۴.
۴. رجبی، محمود، «تفسیر موضوعی قرآن از منظر مصباح یزدی»، مجله قرآن‌شناخت، سال دوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، صص ۱۴۶-۱۱۱.
۵. رجبی، محمود، منابع تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی، پیش‌همایش بین‌المللی اندیشه‌های علامه طباطبایی، ۱۳۹۳.
۶. صدر، سید محمدباقر، المدرسة القرآنیة، قم: مرکز بررسی آثار شهید صدر، ۱۴۲۱ق.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۸. طباطبایی، سید محمدحسین، اعجاز قرآن، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۲.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، با حاشیة علامه.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، انسان از آغاز تا انجام، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین، بررسی‌های اسلامی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۸.

۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، برهان، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۱۴. طباطبایی، سید محمدحسین، حاشیة الکفایه، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، بی تا.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین، شیعه در اسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین، قرآن در اسلام (چاپ قدیم)، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۵۳.
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۱۸. عثمان بکار، طبقه بندی علوم از نظر حکمای مسلمان، ترجمه: جواد قاسمی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۹. قاسمی، علی محمد، «تفاسیر موضوعی و شیوه های تقسیم معارف قرآن»، مجله معرفت، شماره ۹۶.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
۲۲. مصطفی مسلم، مباحث فی التفسیر الموضوعی، دمشق: دارالقلم، ۱۴۲۱ق.
۲۳. معرفت، محمدهادی، تفسیر و مفسران، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۲۴. معین، محمد، فرهنگ فارسی، مدخل: قلمرو، ج ۲، ص ۲۷۲۰.
۲۵. ملاصدرا، المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح و تحقیق: سید محمد خامنه ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸.
۲۶. ملکیان، مصطفی، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱، بی تا.
۲۷. مهدی میرباقری، ملکیان و صادقی، گفتگوی علم دینی، آخرین شماره ماهنامه خردنامه همشهری.
۲۸. نصر، سید حسین، «صدرالدین شیرازی» در تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، به اهتمام م. شریف، ترجمه: نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.

